

موضوع: خداوند، پناهگاه انسان در زندگی

تاریخ پخش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم

درباره‌ی عقاید، نمونه آدم‌هایی را که کج فکر می‌کنند گفتیم، حرفشان را گفتیم، دلیلش را گفتیم که می‌گویند: ریشه ایمان به خدا، ترس و جهل و فقر است. اینها را گفتیم و جواب‌هایش را دادیم. در این جلسه می‌گوییم: پس ریشه ایمان به خدا چیست؟ دو چیز است. ۱- عقل ۲- فطرت.

۱- عقل و فطرت، ریشه خداپرستی

عقل که انسان هر جا نظم دید می‌گوید: چه کسی ساخته است؟ هیچکس در تاریخ نیامده کنار رودخانه بایستد و بگوید: این سنگ‌های رودخانه را چه کسی اینجا گذاشته است؟ چه کسی نمی‌خواهد، باران می‌آید و سیل سنگ‌ها را می‌آورد. نقشه و تدبیری در کار نیست. لذا کسی در رودخانه پژوهش نمی‌کند. دانشمندان در رودخانه بریزند و فکر کنند، فاصله این سنگ با آن سنگ، چرا این گرد است، این دراز است، لوزی و بیضی است. می‌گویند: سیل آمده سنگ آورده است، نقشه‌ای در کار نیست. چون نقشه‌ای نبوده کسی در رودخانه تحقیق نمی‌کند. اما از رودخانه که بیرون می‌آییم تمام آزمایشگاه‌ها دارند تحقیق می‌کنند که این به چه دلیل اینطور شد؟ دلیل خواهی، چیزی بدون دلیل و علت خلق نمی‌شود. عقل می‌گوید: هر جا نظم هست ناظم می‌خواهد. نظم تصادفی نیست.

دلیل فطری‌اش، فطرت را یکوقت معنا کردم. فطرت این است که انسان احساس می‌کند، مثلاً شما می‌گویید: علاقه به بچه فطری است یعنی دیگر زمان و مکان و معلم و شاگرد نمی‌خواهد. همه مادرها بچه‌شان را دوست دارند. عشق به بچه از درون مادر می‌جوشد. ایمان به خدا فطری است یعنی ایمان به خدا از درون هر انسانی می‌جوشد. یک نفر را روی کره زمین پیدا کن بگوید: آقا شما خودت را مستقل می‌دانی یا تحت تأثیر، یعنی مستقل هستی هر چه می‌خواهی می‌شود یا خیلی چیزها می‌خواهی نمی‌شود. یک دستی بالای دست تو هم هست. تو

می خواهی گرم شود هوا سرد است، تو می خواهی سرد شود هوا گرم است. تو می خواهی گیاه اینطور شود، تو می خواهی شکل بچه اینطور باشد. استعدادش اینطور باشد. سؤال از من: آیا در این هستی ما مستقل هستیم یا وابسته؟ هرچه عقیده تان است بلند بگویید... وابسته... یکبار دیگر... وابسته

۲- انسان، موجودی نیازمند و وابسته

انسان وابسته است. یعنی بنده که اینجا حرف می زنم وابسته به اکسیژن هستم، وابسته به امنیت هستم. وابسته به آرامش زمین هستم. زلزله شود هی بلند شوم می افتم پایین، یعنی هیچکس مستقل نیست. احساس وابستگی، آدمی که وابسته است یک پناهگاه می خواهد منتهی مؤمن پناهگاهش را می گوید: خالق، «قل اعوذ برب الفلق، قل اعوذ برب الناس، الحمد لله رب العالمین» او می گوید: من وابسته به خدا هستم، غیر مؤمن می گوید: نه، وابسته به اقتصاد هستم، وابسته به نفت هستم. انسان احساس وابستگی می کند.

حضرت نوح نهصد و پنجاه سال تبلیغ کرد. دیگر کسی جز تک و تایی ایمان نیاورد. خداوند فرمود: شما یک کشتی بساز، مؤمنین سوار کشتی شوند. من زمین و آسمان را وادار می کنم آب بجوشد، همه کفار غرق شوند، نوح و مؤمنین به نوح نجات پیدا می کنند. کشتی نوح! تمام. به پسرش گفت: پسر، «یا بُنِیَّ» بنی می دانید یعنی چه؟ پسر. «یا بُنِیَّ ارْکَبْ مَعَنَا» (هود/۴۲) بیا سوار شو! ایمان بیاور و سوار شو! گفت: نمی خواهم. گفت: غرق می شوی. گفت: این حرفها چیست؟ غرق می شوی؟ گفت: من سر کوه می روم. این کوه است، [پای تخته می نویسند] من سر کوه می روم، آنجا بروم دیگر غرق نمی شوم. آیه اش این است «سَ» یعنی آینده «سَاوِی» یعنی ماوا می گیرم، پناه می برم. «إِلِی» یعنی چه؟ «جَبَلٍ» یعنی چه؟ من سر کوه می روم، «یَعِصْمِنِی» آن کوه مرا حفظ می کند. «یَعِصْمِنِی» فلانی معصوم است یعنی محفوظ از گناه است. «سَاوِی إِلِی جَبَلٍ یَعِصْمِنِی» این فکر، فکر شرک است که پدر می گوید: خدا قهر می کند، او می گوید: کوه نجات می دهد. الان هم کشورهایی هستند می گوید: «سَاوِی الِی آمْرِیکَا یَعِصْمِنِی» آمریکا مرا حفظ می کند. پرچم آمریکا را روی کشتی می گذارند در دریا می روند. غافل از اینکه ممکن است خود کشتی آمریکا هم زده شود.

۳- خطر دل بستن به افراد و اشیاء فانی

می خواهد ازدواج کند، می گوید: با فلانی ازدواج کنیم خوب است. می گوید: «سأوی... [پای تخته می نویسند] الی پرچم آمریکا»، «سأوی الی سرمایه، سأوی الی زیبایی» فکر می کند اگر همسرش زیبا باشد، خیلی همسرهایی هستند که هردو زیبا هستند ولی زندگی شان پر از نکبت است. پولدار هست ولی، داشتن غیر از رزق است. ممکن است آدم مالک باشد اما رزقش... صدام مالک چند کاخ در عراق بود. خودش کجاست؟ شاه چند کاخ در تهران داشت؟ خودش کجاست؟ مگر هرکس مالک است رزقش هم هست؟ خیلی ها ملکش هست و رزقش نیست. رزق هست و ملک نیست. رفته در روستا آب و هوا خنک است، در آب و هوای خنک سیگار می کشد. پول می دهد هوای سالم را تلخ می کند و می خورد. این معلوم است رزقش هوای سالم نیست. آخر آدم من چند بار تا حالا گفتم، باز هم بگویم. هرکس می خواهد سیگار بکشد یک اسکناس آتش بزند. چون اگر اسکناس را آتش زد پولت از بین رفته ولی تنت سالم است. این پول را می دهی سیگار می خری و سیگار می کشی، هم پولت رفته و هم ریهات، اگر عاقل هستید که هستید، هرکس می خواهد سیگار بکشد، اسکناس آتش بزند.

ما تجاوز به حریم هوایی را، هواپیماهای دشمن می گوئیم. نخیر! همین سیگار هم تجاوز به حریم هوایی است. در یک اتاق خانم می خواهد نفس بکشد، دختر و پسر می خواهند نفس بکشند، این پدر سیگار می کشد و حق تنفس را از اینها می گیرد. این تجاوز به حریم هوایی است. در یک سطح پایینش، «سأوی الی...» فکر می کند اگر دکتر شود خوشبخت می شود. چقدر در مملکت دکتر داریم که مشکلات سختی دارند. فکر می کنیم اگر به فلان درجه برسیم... لذا نگویید چه، بگویید خدایا هرچه خیر است. چه ماشینی داشت، من جذب ماشینش شدم و با او رابطه پیدا کردم. همین ماشین باعث بدبختی می شود. یک غذایی خوشمزه است و می خورد و همین غذا باعث مسمومیت می شود. ریشه ایمان به خدا این است که انسان نیاز به پناه دارد. چرا؟ برای هجوم... من هجومها را نوشتم.

۱- چه چیزهایی به ما هجوم می کند که پناهگاه می خواهیم؟ وسواس، انسان مورد تهاجم اینهاست. ۱- وسواس؛ سنگدلی؛ دس های بی خودی که می خواند. خیلی کتابها را می خوانیم، در کیف من دو کتاب هست که آموزش و پرورش مسابقه رویش گذاشته است. خواندم، هرچه خواندم نفهمیدم. اسمش را نوشته تفسیر، خیلی کتابهای آموزش و پرورش حرفهایی درونش است حالا اخیراً آمدند گفتند: چه کنیم آموزش و پرورش را تکان بدهیم؟ گفتند: کاری

کنیم معلم‌هایی که مهارت دارند، تجربه دارند، امتیازی بدهیم که بلکه معلم‌ها از محفوظات کتاب بروند سراغ مهارت و تجربه و حقوقشان اضافه شود. می‌خواهند معلم‌ها را بالاتر بکشند تا شاگردها هم بالاتر بیایند. این کتاب‌ها خیلی حرف‌هایش لغو است. این را بدانیم جایی آباد نمی‌شد و ندانیم جایی خراب نمی‌شود.

نسل جوان ما که رفتیم، ۷۵ سال داریم. شما نسل جوان هستید، یک کتابی که می‌خواهید بخوانید اول به استاد بگویید: فایده‌اش چیست؟ اسم رئیس جمهور زیمباوه چیست؟ من چه رابطه‌ای با رئیس جمهور زیمباوه دارم؟ اقیانوس اطلس چند متر است؟ من چه کار به اقیانوس اطلس دارم؟ کوه هیمالیا چند متر است؟ اینقدر محفوظات غلط می‌خوانیم آنوقت آن چیزی که بلد هستیم نمی‌دانیم چیست. یعنی آنچه باید بخوانیم نمی‌خوانیم و آن چیزی که هیچوقت اثری ندارد، یک شعار غلطی هم به ما تزریق کردند، این را نمی‌دانم بگویم خواب هستند، خائن، خواب یا خائن، نمی‌توانیم بگوییم: افراد خائن هستند چون جرأت می‌خواهد و دلیل شرعی هم نداریم. اما خیلی‌ها خواب رفتند. یعنی یک چیزی می‌خواند که هیچ فایده‌ای ندارد. عبادت‌های ما همینطور است. در حرم امام رضا می‌رود چنین می‌کند. احمد آقا، این لوستر برای زمان مظفرالدین شاه است و الآن چهار میلیارد می‌ارزد. راست امام رضا ایستاده و لوستر قیمت می‌کند. این زوار است ولی خل است!

ما یک کسی را داشتیم از مکه آمده بود، گفت: هفت متر موز خوردم. گفتم: مکه رفتی موز متر کردی؟ گفت: نه اینها هر روز برای ما موز می‌آوردند، من موزها را اندازه می‌گرفتم، یادداشت می‌کردم. حاجی مکه می‌رود موز متر می‌کند (خنده حضار) شما به حاجی نخندید، به خودتان هم بخندید. اینقدر چرت و پرت می‌خوانید که هیچ فایده‌ای ندارد. اول بپرسید: فایده این چیست؟ یک رشدی باید درونش باشد. رشد سیاسی، رشد اخلاقی، علمی، ابتکار، اقتصاد، یک نوع رشدی باید درونش باشد وگرنه نخوانید. ما خیلی نیاز داریم. یک هنری، یک مهارتی، ارتش یک تکانی خورده است. خدا سرلشگر باقری را خیر بدهد. یک تکانی خورد. یکبار در هواپیما خدمت ایشان نشسته بودیم، ایشان با خانواده‌اش آن طرف بود. من گفتم: می‌خواهم یک خرده حرف بزنم. جایشان را عوض کردند. گفتم: حدوداً با کم و زیادش یک میلیون جوان در پادگان‌هاست، بی‌هنر می‌آید و بی‌هنر می‌رود. در این دو سال یک چیزی یادش بدهید. پول هم نمی‌خواهد، چون پادگان اینقدر سوله و جا دارد، اجازه شهرداری هم نمی‌خواهد، چون

پادگان، قوای مسلح در پادگان هرچه خواستند بنایی کنند، اینها گیر شهردار نیستند. نه گیر پایان کار هستید. نه گیر آب و برق هستید. خود سربازها هم نیرو هستند. این نهضتی باید شود که کار مفید داشته باشد.

پناهگاه؛ به چه نیاز داریم؟ ۱- وسوسه؛ علم بی فایده، حرص،

۴- آسیب و آفت‌های اخلاقی انسان

گاهی حرص آدم را وادار می‌کند که دست به کاری بزند و بعد آبرویش ... حرص می‌زند زیاد می‌خورد، برای پول حرص می‌زند. برای لذت‌های جنسی حرص می‌زند، بخاطر حرصی که می‌زند برای خودش مصیبت درست می‌کند. غضب، عصبانی می‌شود. آفت است. حسد، شهوت، تعصب، غفلت، کوچک شمردن گناه، بزرگ شمردن عبادت، فخرفروشی، من آنم، من آنم، من چنین کردم و من من کردن، خوار شمردن فقرا، مدیریت بد مسئولین، بعضی‌هایشان... کمک به ظالم، حرف بی منطق و دلیل، فکر اینکه دیگران را فریب بدهیم. نشسته کلاهبرداری می‌کند. نشسته فکر می‌کند چه کنیم که کلاه سر مردم بگذاریم... می‌گوید: پنیر قیمتش ثابت است، برمی‌دارد از بغل پنیر کم می‌کند و آبش را زیاد می‌کند. نرخش همان است، منتهی قبلاً پنیر می‌فروخت حالا آب می‌فروشد.

اصلاً گاهی آدم نگاه می‌کند که الاغ‌ها چقدر فکر می‌کنند. یک کسی الاغی داشت هر جا می‌بخش را می‌کوبید، الاغ افسار می‌کشید و فرار می‌کرد. گفت: من نمی‌توانم حریف تو نشوم. رفت میخ طویله بزرگی گرفت، وقتی خواست الاغ را بکوبد روی زمین سفت رفت و این میخ را تا آخرش کوبید و گفت: حالا این میخ بلند است و در دل زمین هم فرو رفت، تو دیگر نمی‌توانی بکشی. رفت برگشت دید این کشیده است. گفت: این چطور میخ را بیرون کشید؟ بعد دین این الاغ با سُم با پایش، خاک جمع کرده دور این میخ، یعنی میخ مثل فواره شده، دور این میخ را با سمش خالی کرده است، بعد خوابیده در این ادرار کرده، زمین نرم شده و میخ درآمده است. آدم‌هایی هستند دائماً در طراحی اینکه چطور کلاهبرداری کنند؟

از قانون هم فرار می‌کنند، می‌گویند: هر کفشی فلان مبلغ مالیات دارد اگر از خارج بیاید. هر یک جفت کفش فلان مبلغ، این می‌رود یک میلیون کفش می‌خرد، یک لنگه از این مرز می‌آورد و یک لنگه از آن مرز می‌آورد. در گمرک می‌گوید: شما پیدا کنید اگر یک جفت کفش

لنگه داشت من پنج تومان می‌دهم. همه لنگه لنگه است، بعد تهران می‌آورد، لنگه‌ها را به هم می‌چسباند. از قانون می‌شود فرار کرد. الآن بعضی راننده‌ها وقتی می‌گویند: یک طرفه است، پشت پشت می‌رود! بابا وقتی گفتم: راضی نیستم خانه من بیایی چه از روبرو بیایی چه پشت پشت بیایی، این فکر می‌کند اگر پشت پشت بیاید، دیگر... قانون انسان را انسان نمی‌کند. کلک می‌زنیم.

سرزنش دشمن، احتیاج، مسأله معیشت و زندگی، مصیبت‌ها، شور بختی‌ها، بدعاقبتی‌ها، محرومیت‌ها، مظلوم شدن و ظالم شدن، اینها همه آسیب است. انسان دائماً در معرض انواع آسیب‌هاست. انسان پناهگاه می‌خواهد. منتهی به چه کسی پناه ببریم؟ به ماشین آتش‌نشانی، ممکن است او هم آتش بگیرد. به پول، ممکن است گم شود. به زور، یک تب می‌کند و مریض می‌شود و از بین می‌رود. چه دارم می‌گویم؟ بحث را یادتان نرود چه گفتیم؟ بسم الله الرحمن الرحیم، موضوع بحث این است که چگونه خدا را بشناسیم؟ دیگران که می‌گویند: ریشه ایمان به خدا ترس و جهل است که جلسه قبل گفتیم. ما می‌گوییم: ریشه ایمان به خدا، فطرت است. فطرت یعنی درون، انسان در درون احساس نیاز می‌کند. در مقابل حوادث و مشکلات، پناهگاه می‌خواهد. ما می‌گوییم: پناهگاهی که می‌تواند حل کند، «لا حول و لا قوه الا بالله» آن پناهگاه واقعی خداست. به اینها پناه نبر. پسر نوح گفت: به کوه پناه می‌برم، غرق شد. او گفت: به آمریکا پناه می‌برم، آمریکا خوار شد.

زمان شاه شما یادتان نمی‌آید، هرکس... هرکس نه، خیلی‌ها که می‌خواستند پولدار شوند از گیر مالیات فرار کنند و کسی کارشان نداشته باشد، می‌گفتند: وابسته به خاندان سلطنتی، یکی از این شاهپورها، یکی از خاندان سلطنتی، یکی از اعضای دولت را شریک می‌کردند و می‌گفتند: تو هم بیا شریک باش. بعد گفتند: ما مالیات می‌دهیم، ما وابسته به اعلیٰ حضرت هستیم. خودشان را به خاندان پهلوی می‌چسباندند که از مالیات و جریمه در برونند. قانون شکنی کنند و خودشان...

۵- خطر وابستگی به قدرت‌های پوشالی

انسان احساس نیاز می‌کند منتهی وابسته به شاه شویم؟ این می‌خواست وابسته به شاه شود. شاه می‌خواست وابسته به کارتر رئیس‌جمهور آن زمان شود. خوب اینها همه تمام می‌شود.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ» (بقره/۲۵۶) یعنی چه؟ عروه یعنی نخ، وثقی یعنی... نخ سفتی که شما را نجات می‌دهد، ایمان به خداست.

اینطور نیست که شما اگر بگویید: پول داشته باشم. زور داشته باشم، مدرکم دکترا باشد، آیت الله باشم و مردم به من رأی بدهند، رئیس جمهور باشی، خوار می‌شوی. مگر بنی صدر رئیس جمهور نبود؟ خوار شد. آیت الله است، خدا نخواستہ باشد از آیت اللهی زمین می‌اندازد. به هیچ چیز تکیه نکنید. «لا حول و لا قوه الا بالله» با خدا رفیق شوید. پس دلیل فطری چیست؟ انسان احساس وابستگی می‌کند و خودش را مستقل نمی‌داند، در برابر حوادث، شیطنتها، وسوسه‌ها، فکرها، همسر بد، رفیق بد، کتاب بد، فیلم بد، مجله بد، انواع بدی‌ها رو به انسان است. یک عروه وثقی، یک نخ محکم باید دستمان باشد. ۱- من مستقل نیستم. ۲- هجوم به من زیاد است. ۳- من در مقابل این همه هجوم‌ها پناهگاه می‌خواهم. ۴- پس باید دستم به یک عروه الوثقی باشد، ایمان به خدا. ریشه ایمان به خدا همین است که انسان در مقابل حوادث پناهگاه می‌خواهد و این را هی باید تقویت کرد.

شما یک چاقویی که هست، این چاقو را چنین می‌کنند که تیزش می‌کند، این رابطه را باید تقویت کرد. نماز را عربی باید بخوانیم. یک کسی گفت: چرا نماز عربی است؟ خدا خواسته، مسلمان‌ها، نماز هفده کلمه بیشتر نیست. باقی‌اش یا مستحب است یا تکراری. در این هفده کلمه مسلمان‌ها یک زبان مشترکی داشته باشند. الآن همه خلبان‌های دنیا با هر فرودگاهی بخوانند صحبت کنند باید انگلیسی حرف بزنند. حرف درستی است.

۶- نماز، بهترین پناهگاه انسان در برابر آسیب‌ها

بسم الله الرحمن الرحيم، دلیل خدا ۱- من در خودم احساس می‌کنم مستقل نیستم. وابسته هستم. ۲- احساس می‌کنم انواع ضربه‌ها و هجوم‌ها رو به من هست. احساس می‌کنم باید دستم را کسی بگیرد. پناهگاه نیاز دارم. این احساس که مستقل نیستم و هجوم به من زیاد است، در مقابل هجوم‌ها پناهگاه می‌خواهم، این احساس باعث می‌شود ما به خدا دعوت کنیم. بهترین واسطه همین نماز است. نماز را خیلی جدی بگیرید. هرکدام یک کتاب نماز بخوانید. آموزش و پرورش در مسابقات، مسابقات نماز را بگذارد چون همین نماز، هرچه می‌خواهید در نماز هست.

شما می‌گویید در نماز اولین کلمه‌ای که واجب است، الله اکبر است. خدا بزرگتر است. بزرگتر از چه؟ بزرگتر از پول، نمی‌گویید... زور نمی‌گویید. حکومت، نمی‌گویید. بزرگتر از فکر کردن‌ها، گفتنی‌ها، بزرگتر از نوشتنی‌ها، بزرگتر از آنچه انسان به ذهنش می‌آید. الله اکبر، خدا برایم بزرگ شد دیگر آمریکا برایم بزرگ نیست. یک کسی گفت: هواپیما به این بزرگی را چطور می‌دزدند؟ گفت: تا پایین است بزرگ است نمی‌شود دزدید. می‌گذارند در آسمان برود، آنجا کوچک شد می‌دزدند. بچه را نمی‌شود دزدید. منتهی سعی می‌کنند این بچه دستش را از دست پدر و مادرش جدا کند، از مادر که جدا شد می‌شود دزدید. ما وقتی از خدا جدا شدیم راحت می‌شود ما را دزدید. فکرمان را می‌دزدند. با یک فیلمی، یک نقشه‌ای، با یک عکسی، با یک وعده‌ای، به خصوص در این وسط دخترها زودتر گول می‌خورند. هرکس دوستان دارد فکر نکنید راست می‌گویید. علاقه‌ای که دخترها به ما دارند، پسرها به ما دارند، این علاقه‌ها پوشالی است، مثل علاقه‌ای که به انار داریم. تا انار آب دارد دو دستی، ببینید دو دستی بالا می‌آوریم و به خودمان نزدیک می‌کنیم تا آب دارد، وقتی آب نداشت، پرت می‌کنیم. تا مادامی که شکل دارد، مدرک دارد، زیبایی دارد، پول دارد، بله قربان هم می‌روند. تا تبی، لرزی، فقری، بیماری و مریضی پیش آمد، هیچی...

یک کسی می‌گفت: چرا دخترها برای ازدواجشان باید اجازه‌ی پدر باشد؟ پسرها چرا نباید باشد؟ از او پرسیدم: پسرها بیشتر گول می‌خورند یا دخترها؟ دخترها بیشتر گول می‌خورند. چون دختر زودتر گول می‌خورد، لذا گفتند: ازدواجت باید زیر نظر پدرت باشد. چرا بعضی شغل‌ها برای دختر حرام است؟ شغل‌های خشم حرام است. قاضی می‌خواهد دستور اعدام بدهد. زن اگر دستور اعدام بدهد خواب از سرش می‌پرد. یعنی دستور بدهد من قاضی هستم، ایشان را اعدام کنید. دیگر شب خوابش نمی‌برد. می‌گوید: امروز دو نفر را کشتم. خوابش نمی‌برد. کارهای خشن را نباید به زن داد. سلول استخوان پا با سلول چشم فرق دارد. چقدر چانه می‌زنید. زن و مرد یکسان هستند. مگر با شعار حل می‌شود؟ استکان مساوی با نلبکی است. غلط کردید، استکان، استکان است. (خنده حضار) نلبکی هم نلبکی است. با شعار که مساوات زن و مرد... می‌گوییم: ما گاهی وقت‌ها الفاظ را عوض می‌کنیم فکر می‌کنیم خوب شد. یک مثلی در تلویزیون زدم، گفتم: یک کسی جگر می‌خواست بپزد و بخورد. جگر را به سیخ کشید و روی منقل گذاشت، همینطور که باد می‌داد گربه‌ها جمع شدند. به گربه‌ها گفت: بلاله

بلاله! (خنده حضار) یعنی فکر کرد اگر به جگر بلال بگوید، گربه‌ها می‌روند. خواهر و برادر هستیم، خواهر و برادر هستیم یعنی چه؟ نامحرم هستید. نامحرم هم اگر نگاهش افتاد طوری نیست. اما اگر نگاه کردی و خیز گرفتی، آن نگاه خیزی اشکال دارد. ضربه به خودتان هم هست. چون شما می‌خواهی درس بخوانی. اگر دختر و پسر از هم جدا باشند، درس می‌خوانند. اما اگر کتاب دست پسر هست و دارد مطالعه می‌کند، دختر هم خودش را آرایش می‌کند و از بغلش می‌رود. (خنده حضار) فوو... تا برمی‌گردد دوباره یک دختر از این طرفش می‌رود. این کتاب دستش است. ضربه علمی می‌زند. من کار به حلال و حرام بودنش ندارم. ضربه علمی می‌زند. یعنی در دانشگاه و آموزش و پرورش وقتی دختر و پسر قاطی هستند بخشی از عمرشان صرف همدیگر می‌شود. از کتاب جدا می‌شود و صرف نگاه به این و آن می‌شود.

هیچ مشکلی نیست دخترها صبح دانشگاه بیایند و پسرها عصری بروند. چه می‌شود؟ بعد جالب است که دختر و پسر را قاطی می‌کنیم و بعد شورا تشکیل می‌دهند و یکبار هم مرا دعوت کردند، گفتند که، دیدم چند تا از وزرا هستند و دانه درشت‌ها و رؤسای دانشگاه‌ها هستند و گفتم: موضوع چیست؟ گفتند: اسلامی کردن دانشگاه! گفتم: اسلامی هست، شما دختر و پسر را قاطی کردید و اینجا موز می‌خورید که اسلامی‌اش کنید؟ موز نمی‌خواهد. (خنده حضار) ما گاهی وقت‌ها خودمان، خودمان را سر کار می‌گذاریم. یک کسی مرده بود روی قبرش موز گذاشتند، یک نفر گفت: این بنده خدا... (خنده حضار) روی قبرش موز گذاشتند، گفت: اگر این موزها را به خود مرحوم می‌دادند می‌خورد، نمی‌مرد. (خنده حضار)

یک کسی دیگر سوار الاغ شده بود، الاغ نمی‌رفت. این‌ها با پاهایش زد، هوم... هوم... هرچه پا زد نرفت. آخر به الاغ گفت: اینقدر که از این طرف پایم را آوردم، از این طرف رفته بودم، رسیده بودم. قصد جدی در خیلی‌ها نیست. امیرالمؤمنین فرمود: بعضی دین که می‌گویند، لقلقه‌ی زبان است. دین در دلشان نرفته است. ما درباره دین دو آیه داریم. یکی می‌گوید: دین در دل مردم رفته است. یک آیه داریم مردم در دین رفتند. مردم در دین رفتند، چون قرآن می‌گوید: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» یعنی مردم وارد جمهوری اسلامی شدند، اما دین در قلب همه رفته است؟ نه، بعضی‌ها دین در قلبشان نرفته است.

۷- خطر مغرور شدن به علم و مدرک

اسمشان هم حرام است ببرم و هم درست نیست. یک دانه درشت‌هایی را آدم نگاه می‌کند اصلاً این باور ندارد دین را، می‌گوید: البته حالا جمهوری اسلامی، حرفی که حالا دیگر در دانشگاه نباید بحث نماز کنیم. نماز را بچه مادرش یاد می‌دهد. فکر می‌کند حالا وقتی چهار تا اصطلاح در دانشگاه یاد گرفت، دیگر زشت است با خدا حرف بزند. این بنده خدا پوک است. پوک است، یعنی مثل بچه‌هایی که یک قران پیدا می‌کند، من یک قران دارم. بابا تو پول نداری. قرآن می‌گوید: تحصیل کرده‌های کره زمین یک ذره سواد دارید. تحصیل کرده‌های کره زمین همه با هم یک ذره سواد دارند. آیه‌اش این است «وَمَا أُوتِيتُمْ» ثم یعنی همه با هم، «مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء/۸۵) بلند بگویید... بلندتر... بلندتر... قلیلاً... آیه‌اش این است همه با هم یک ذره سواد دارید. ما سواد نداریم. آخر اینجا دانشگاه است، نمی‌شود... دانشگاه باشد. این بی‌هویتی زمان شاه غوغا می‌کرد.

زمان شاه یکی از نماینده‌های مجلس رفت سخنرانی کند در مجلس شورای آن زمان، گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، یکی گفت: اینجا مجلس است، اعلی حضرت است. چرا بسم الله می‌گویی؟ بگو به نام نامی شاهنشاه آریامهر! یعنی بین چقدر این بی‌هویت است که فکر می‌کند در مجلس نشسته است به نام خدا زشت است بگوییم، به نام خدا زشت است باید بگوییم: به نام اعلی حضرت همایونی. در عروسی می‌رود شهادت اینکه بلند شود نماز بخواند ندارد. چه شهادتی داشتیم، چه آدم‌هایی بودند. این نقل شد از این دو برادری که سردار قم بودند، زین الدین. دو برادر بودند هر دو فرماندهان سپاه بودند. کوچکه می‌گفت: دیدم عروس می‌برند. عروس را در ماشین آرایش کردند، حجاب هم ندارد و جوان‌ها هم هی به این عروس نگاه می‌کنند. این دید در این وسط نهی از منکر بکند کسی گوش به حرف او نمی‌دهد. شروع کرد الله اکبر، بی وقت اذان گفت. همه گفتند: این چرا الآن اذان می‌گوید؟ دو بعد از ظهر برای چه اذان می‌گوید؟ اصلاً هرچه گفتند چه اذانی است؟ شروع کرد اذان گفتن. خلاصه بعداً گفتند: این چه اذانی بود؟ گفت: من دیدم جوان‌ها دارند عروس می‌بینند، ناموس مردم را نگاه لذتی می‌برند، من گفتم الله اکبر بگوییم که چشمشان از عروس متوجه اذان من شود و یک دقیقه گناه کم شود. آدم نمی‌داند اینها این معرفت را کجا پیدا کردند؟ در عروسی که نمی‌شود

بلند شویم نماز بخوانیم. اتفاقاً در عروسی بلند شو نماز بخوان. همه نشستند حرف دیگر می‌زنند، بلند شو نماز بخوان و از خودت استقلال داشته باش.

اگر حالا، ببینید آقا، نمی‌دانم من یک علامت بدهم که شما آینده به درد می‌خورید یا نمی‌خورید. بگوییم یا نگوییم؟ اگر خط‌شکن بودید به درد می‌خورید. پیغمبر ما سه ساله بود، مربی‌اش یک چیزی آویزان کرد. گفت: این چیه؟ گفت: این را آویزان کردم حفظت کند. گفت: این مرا حفظ کند؟ کند و دور انداخت و گفت: حافظ من خداست. کسی که چهل سال دیگر می‌خواهد بت‌ها را بشکند. باید آثارش در بچگی در او باشد. یک آثاری باید داشته باشد. شجاعت باید داشته باشیم. گاهی وقت‌ها می‌گوییم قانون است. دستور است، در کتاب‌ها نوشتند. یک مثل آخر را بزنم. تلویزیون یک فیلم‌های شادی را نشان می‌دهد. کی؟ ایام تحصیلی، ایام امتحان‌ها، شما بچه مدرسه‌ای هستی هی می‌خوانی، از آن طرف هم فیلم می‌بینی، یک خرده درس می‌خوانی و یک خرده فیلم می‌بینی، بالآخره بخاطر اینکه تمرکز نداری و فکرت متمرکز نیست، در درس ضربه می‌خوری. یک دسته جوان هستند که بخاطر یک فیلم زیبا ضربه علمی می‌خورند. گروه دو وقتی می‌بیند فیلم جاذبه دارد بلند می‌شود یک اتاق دیگر می‌رود، کتابخانه می‌رود که خودش، تحصیلاتش را از بین نبرد. این هم یک دسته هستند. جوان سوم مهم است. می‌گوید: یک طومار می‌نویسم و راه‌پیمایی راه می‌اندازم راست صدا و سیما می‌روند. ما بچه‌های آموزش و پرورش یا دانشگاه، از صدا و سیما می‌خواهیم ایام امتحان‌ها فیلم‌های پر جاذبه را که ضربه‌ی علمی به نسل نو می‌زند، پخش نکنند. الله اکبر! دو تا الله اکبر می‌گویند، صدا و سیما را عوض می‌کنند. اگر با فیلم تو را بردند، پوک هستی. مثل آب، آب چون شل است در هر ظرفی شکل همان ظرف درمی‌آید. هوا هم همینطور است. اگر بردند، شل هستی. اگر کتابخانه رفتی، جذب نشدی، انسان کامل هستی. اما اگر صدا و سیما را عوض کردی، امام هستی. امام یعنی چه؟ یعنی رهبر باشید. در جوانی یک کاری کنید که خودتان از خودتان هویت داشته باشید. هرچه گفتند که درست نیست. بگو آن این بحث به درد من نمی‌خورد. بچه‌های کاشان باید ببینند فیض کاشانی که بوده است که دویست کتاب علمی نوشته است.

امام خمینی فرمود: ما از ورق زدن کتاب‌های فیض کاشانی مچمان درد می‌گیرد. آنوقت بچه‌های کاشان فیض کاشانی را نمی‌شناسند. می‌فهمند کوه هیمالیا چند متر است. درس‌های

بی خود، امام شوید یعنی موج بیاندازید. طومار درست کنید، داد و بیداد کنید. هم فیلم‌های ما بعضی حرف دارد. هم کتاب‌های ما بعضی حرف دارد. علم مفید خیلی ارزش دارد و علم بی فایده هم ضرر دارد. چون یک لیسانس می‌گیرد و دیگر دست به هیچ کاری نمی‌زند و می‌گوید: من لیسانس هستم. آخر چه هنری داریم؟ من فقط لیسانس هستم. به جوان گفتند: می‌خواهی داماد شوی، پول داری؟ گفت: نه، خانه داری؟ نه، مهارت داری؟ نه. پس انداز داری؟ نه، ماشین داری؟ نه. گفتند: چه داری؟ گفت: من فقط آمادگی دارم. (خنده حضار) حالا آقای لیسانس مهارت داری؟ نه، خانه داری؟ نه، من فقط لیسانس دارم. یک مدرک می‌گیرد و یک لیسانس فلج، دیپلم فلج، باید کنار دیپلم یک هنری باشد. در این دوازده سال یک هنری یاد بگیرید که اگر استخدام نشدید کار داشته باشید. لیسانس فلج و دیپلم فلج برای مملکت، مملکت را فلج می‌کند. دخترخانم‌ها خیاطی یاد بگیرید، گلدوزی یاد بگیرید و درستان هم بخوانید، فکر نکنید لیسانس داشته باشید شغل است. چند میلیون لیسانس بیکار داریم، شما هم اضافه می‌شوید. یک مهارتی یاد بگیرید. اگر شغل شد، الحمدلله، اگر نشد دستتان به یک هنری باز باشد. عارتان از کار کردن نشود. مشکل مملکت ما این است که افراد تحصیل کرده کار را بد می‌دانند و ننگ می‌دانند. کار ننگ نیست، افتخار است. به امام باقر گفتند: مادرت آشپز است. گفت: افتخار می‌کنم آشپزی هنر است. کار را ننگ ندانید. «والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته»

«سؤالات مسابقه»

۱- احساس نیاز انسان به قدرت برتر، برای پناه بردن به او، چه دلیلی بر خداشناسی است؟

۱) دلیل عقلی

۲) دلیل فطری

۳) دلیل تجربی

۲- پسر نوح، در هنگام نزول قهر الهی، به چه چیزی پناه برد؟

۱) قله کوه

۲) کشتی نوح

۳) غار دل کوه

۳- بر اساس آیه ۲۵۶ سوره بقره، راه چنگ زدن به ریسمان محکم الهی، در برابر خطرات و

حوادث چیست؟

۱) کفر به طاغوت‌ها

۲) ایمان به خدا

۳) هر دو مورد

۴- بر اساس قرآن، بهترین وسیله‌ی پناه بردن به خدا، در هر روز و شب چیست؟

۱) نماز

۲) روزه

۳) انفاق

۵- دیدگاه قرآن درباره دانش‌های بشری چیست؟

۱) نادرست و بی‌ارزش

۲) درست و یقینی

۳) ناچیز و اندک

🌸 کانالهای درسهایی از قرآن :

ایتا <https://eitaa.com/tarheonsebaquran>

شاد <https://shad.ir/moravejan>

سروش <https://splus.ir/tarheonsebaquran>

بله @Tarheonsebaquran

🌸 دانش آموزان عزیز برای شرکت در مسابقه به مجری محترم مسابقه مدرسه مراجعه کنند

🌸 برای شرکت در مسابقه پیامکی پاسخ سؤالات رابه صورت عدد ۵ رقمی به عدد ۳۰۰۰۱۱۴ پیامک کنید.